

Discourse Systems in Ghaboosnameh's Stories

Soheila Farhangi* / Masoumeh Abrkar**

نظام‌های گفتمانی در حکایت‌های قابوسنامه

سهیلا فرهنگی*، معصومه ابرکار**

دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۱۲/۱۸

پذیرش: ۱۳۹۶/۰۷/۲۹

چکیده

نشانه‌معناشناسی یکی از رویکردهای جدید در شناسایی و تحلیل نظام‌های زبانی به شمار می‌رود که در تعامل با دیگر رویکردهای پژوهشی می‌تواند به عنوان رهیافتی میان‌رشته‌ای در حوزه‌های ادبی مورد استفاده قرار گیرد. این پژوهش در پی آن است که با رویکرد نشانه-معناشناختی به توصیف و تبیین نظام‌های گفتمانی موجود در حکایت‌های قابوسنامه بپردازد و با مقایسه نشانه‌معناهای موجود در این حکایت‌ها، مواضع گفتمانی آنها را مشخص و تحلیل کند. پژوهش حاضر نتیجه تحلیل نشانه‌معناشناختی ده حکایت از کتاب قابوسنامه و بیانگر تنوع و تعدد گفتمان‌ها در این گونه حکایت‌هاست و نشان می‌دهد که نظام گفتمانی غالب در حکایت‌ها از نوع تجویزی است. همچنین مؤلفه‌های گفتمانی هر حکایت و تبدیل نظام‌های گفتمانی به یکدیگر را نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: نشانه‌معناشناسی، نظام گفتمانی، حکایت، قابوسنامه.

Abstract

Semiotics is one of the new approaches in identifying and analyzing lingual systems, and in the interaction with other research approaches can be used as an interdisciplinary approach in the field of literature. This research seeks to describe and explain the discourse systems in Qaboosnameh anecdotes using a semantic-semiotics approach, and to determine and analyze their discourse positions by comparing the signs of meanings or the semiotics of these anecdotes. The present study is the result of analyzing the semiotics sign of ten anecdotes of Qaboosnameh and indicates the diversity and multiplicity of discourses in such anecdotes and shows that the dominant discourse system in these tales is of the prescriptive type. It also shows the discourse components of each narrative and the transformation of discourse systems into each other.

Keywords: Semiotics, Discourse System, Anecdote, *Qaboosnameh*.

* Assistant Professor of Persian Language and Literature, Payame Noor University (Corresponding Author).

** Master of Persian Language and Literature, Payame Noor University.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول).
s_farhangi@pnu.ac.ir

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور.
Masoomah.abarkar.@gmail.com

مقدمه

قابوسنامه کتابی است در اخلاق تألیف عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر که آن را برای پسرش، گیلانشاه، در ۴۴ باب نوشته است. این کتاب در کنار پند و اندرزهایش از جهت داستان‌پردازی نیز درخور توجه است؛ چراکه نویسنده حکایت‌هایی کوتاه و جذاب را برای جلب مخاطب در کتاب خود گنجانده است و این حکایت‌ها راه را برای تحلیل‌های گفتمانی آن هموار می‌کند.

گفتمان واژه‌ای چندبُعدی و چندمعنایی و فرایندی جهت‌مدار است که با دخل، تصرف، گزینش، جابه‌جایی و بسط رابطه بین طرح‌های زبانی منجر به تولید معنا می‌شود. در واقع، هرگاه فرایند نشانه‌معنایی تحقق یابد و در کنش زبانی - که حاصل آن متن است - تجلی پیدا کند، ما با گفتمان مواجه می‌شویم. (شعیری، ۱۳۸۸ الف: ۵۵-۵۶) نشانه‌معناشناسی یکی از ابزارهای علمی تحلیل نظام‌های گفتمانی است که سازوکارهای شکل‌گیری و تولید معنا را در متون بررسی و تحلیل می‌کند. این رویکرد در کنار دیگر مباحث نشانه‌شناسی، مطالعات مربوط به نشانه را متحول کرده است؛ تحولی که راه را برای عبور از نشانه‌شناسی ساخت‌گرای محض به نشانه‌شناسی پدیدارشناختی گشوده است. در نشانه‌معناشناسی برخلاف نشانه‌شناسی کلاسیک، نشانه‌ها فرصتی دوباره برای تبدیل شدن به نشانه‌های جدیدتر را می‌یابند و از نشانه‌های معمول با کارکردهای رایج و تکراری به نشانه‌های نامعمول و نو با کارکردهای غیرمنتظره

و زیبایی‌شناختی تبدیل می‌شوند. (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱-۶)

ژولین گرمس را می‌توان مهم‌ترین نظریه‌پرداز معناشناسی روایت محسوب کرد. به نظر او روند حاکم بر متن در اکثر روایت‌ها از یک نقصان آغاز می‌شود و این نقصان به عقد قرارداد می‌انجامد. (گرمس، ۱۹۸۷: ۱۲۲) این قرارداد می‌تواند بین کنشگر با یک عامل دیگر داستان باشد یا قراردادی باشد که کنشگر با خودش می‌بندد. بعد از قرارداد، کنشگر باید توانایی لازم را کسب کند و اصطلاحاً در مرحله توانش قرار می‌گیرد. بعد از به دست آوردن توانش‌های لازم، کنشگر وارد مرحله کنش می‌شود. کنش به عملی گفته می‌شود که می‌تواند ضمن تحقق برنامه‌ای، موجب تغییر وضعیتی دیگر شود.^۱ (عباسی و یارمند، ۱۳۹۰: ۱۵۰) گرمس تلاش زیادی برای تجزیه و تحلیل و صورت‌بندی جنبه‌های گوناگون گفتمان به کار گرفت. (لچت، ۱۳۷۸: ۲۲۷) او معتقد است که شناخت متون ادبی، دیگر مبتنی بر تحلیل مکانیکی و شناخت فرستنده و گیرنده نیست،

۱. عوامل شش‌گانه گفتمانی عبارت‌اند از: ۱. کنش‌گزار (Destinateur): کسی کنشگر را به دنبال خواسته یا هدفی می‌فرستد و دستور اجرای فرمان را می‌دهد. ۲. کنش‌پذیر (Destinataire): کسی که از کنش کنشگر سود می‌برد. ۳. کنشگر (Acteur): کسی است که عمل می‌کند و به سوی مفعول ارزشی خود حرکت می‌کند. ۴. مفعول ارزشی (Object): هدف و موضوع کنشگر است. ۵. عامل کمکی (Adjuvant): او کنشگر را یاری می‌دهد تا به گونه یا شیء ارزشی برسد. ۶. عامل مخرب (Opposant): کسی که جلوی رسیدن کنشگر به مفعول ارزشی را می‌گیرد. (عباسی و یارمند، ۱۳۹۰: ۱۵۲)

نظام‌های گفتمانی

نظام معناشناسی که به آن نظام باز گفته می‌شود، نظامی است که به نوعی متأثر از جریان پدیدارشناسی و درک حضور عامل انسانی به عنوان عامل حسّی- ادراکی است. در واقع ما با یک کنشگر گفتمانی- که با موضع‌گیری در گفتمان، جریانی نو را در تولید معنا رقم می‌زند- مواجه هستیم. برای ایجاد یک گفتمان سه شرط اساسی لازم است: الف) گفته‌پردازی یا گفته‌آرایی. ب) تعامل یا کنش زبانی. ج) استعمال زبانی که منظور از آن محصولات گفتمانی مانند ژانرها، متن‌ها، گونه‌های زبانی، جملات، اصطلاحات، واژگان و در مجموع آثار غیرفردی گفتمانی است. (شعیری، ۱۳۸۸ الف: ۵۶) در نشانه‌معناشناسی تولیدات زبانی تابع فرایندی پیچیده هستند که عوامل نشانه‌معنایی بسیاری در آن دخیل‌اند. در چنین دیدگاهی آنچه اهمیت دارد، نوعی موضع‌گیری گفتمانی است که همواره ما را با نوعی جهت‌گیری در گفتمان، بسط روابط گفتمانی و تعامل بین نیروهای همسو یا همگرا و ناهمسو یا واگرا^۱ در گفتمان سوق می‌دهد. بر این اساس نشانه‌معناشناسی گفتمانی مبتنی بر کنشی است که مدیریت زنجیره فرایندی گفتمان را عهده‌دار است و معنا در آن، نه بر اساس اهداف از پیش تعیین‌شده، بلکه براساس کارکردهای موقعیتی گفتمان شکل می‌گیرد. (شعیری،

بلکه مهم شناخت سیر تولید متن تا انتقال و دریافت است که شامل عناصر کنشی و شوشی و رخدادی می‌شود. (نصیحت و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۹)

هدف از این پژوهش آن است که با روش توصیفی- تحلیلی و با بهره‌گیری از رویکرد نشانه‌معناشناختی به تحلیل انواع نظام‌های گفتمانی از جمله نظام‌های تجویزی، القایی، تنشی، رخدادی و... در حکایت‌های قدیم فارسی بپردازیم. برای این منظور نمونه‌هایی از حکایت‌های کهن از کتاب قابوسنامه انتخاب و بررسی شده است. در واقع، این پژوهش به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که نظام‌های گفتمانی در حکایت‌های قدیم چه نظام‌هایی هستند و چه گفتمان‌هایی در این حکایت‌ها بیشتر کاربرد دارد.

در زمینه پیشینه مطالعات نشانه‌معناشناختی می‌توان به آثار شعیری اشاره کرد، از جمله کتاب تجزیه و تحلیل نشانه‌معناشناختی گفتمان (۱۳۸۵) و مقاله «از نشانه‌شناسی ساختگرا تا نشانه معناشناسی گفتمانی» (۱۳۸۸). مقالات «تحلیل نشانه‌معناشناختی شعر باران»، (شعیری و همکاران، ۱۳۹۲) و «بررسی نشانه‌معناشناسی گفتمان در شعر پی‌دارو چوپان نیمایوشیج» (آیتی، ۱۳۹۲ ب) نیز به این رویکرد پرداخته‌اند، اما در زمینه تحلیل نشانه‌معناشناختی حکایت‌های کهن پژوهشی منتشر نشده است.

۱. در گفتمان نیروی همسو همان عامل کمکی و نیروی غیرهمسو همان عامل مخرب است.

می‌شود، بلکه رابطه میان واحدهای نشانه‌ای نیز درجه‌ای و سیال می‌گردد. در واقع، این دیدگاه با رجوع به سرچشمه‌های ادراک حسّی در تولید معنا به نوعی هستی‌شناسی در تولیدات زبانی قائل است و نگاهی پدیدارشناختی به فرایند تولید معنا را به همراه دارد. (آیتی، ۱۳۹۲الف: ۴)

دریافت‌های ما از معنا می‌توانند از نوع دریافت ارجاعی باشند که دریافتی است مبتنی بر بازشناخت عناصر بدان گونه که وجود دارند. در چنین دریافتی لازم است که هر چیزی در سر جای خودش قرار گیرد. همچنین ممکن است دریافت ما از نوع معناشناختی باشد که عقلانیت اسطوره‌ای یا شاعرانه نیز نامیده می‌شود. در چنین دریافتی جنبه کاربردی زبان اهمیت ندارد و همخوانی زبان با دنیای بیرون مورد نظر نیست و رابطه منطقی بین عناصر زبانی با عالم بیرون یا جریانات غیرزبانی مخدوش می‌شود. نوع دیگری از دریافت نیز دریافت حسّی است که موجب عبور از دریافت ارجاعی به دریافت معناشناختی می‌شود. در واقع، در آغاز با دریافتی از نوع ارجاعی مواجه‌ایم، اما در ادامه دریافت معناشناختی روی می‌دهد. به لطف همین دریافت است که عقلانیت ارجاعی متوقف می‌شود و جای خود را به عقلانیت اسطوره‌ای شاعرانه می‌دهد. اگر چنین دریافتی نبود، چه بسا که معنا یا جریان حسّاس و هنری زبان عقیم می‌شد. (شعیری، ۱۳۸۵: ۲۰۵-۲۰۸) بنابراین، بررسی فرایند گفتمان در بُعد حسّی - ادراکی به معنای به کارگیری دیدگاه هستی‌مدار و پذیرش حضوری حسّی - ادراکی در ارتباط با دنیای پیرامون خود

۱۳۸۸ب: ۳۳-۳۴) البته آنجا که معنا و ارتباط ممکن می‌شود، پیوسته قاب‌های گفتمانی تعیین‌بخش در کارند و از سوی دیگر، هیچ تضمینی در ثبات و همیشگی بودن معنا نیست. چون زمان می‌گذرد، لایه‌های دخیل در خوانش متن نیز تغییر می‌کنند و متن در قاب‌های گفتمانی متفاوتی قرار می‌گیرد. (سجودی، ۱۳۸۸: ۱۰۰)

هرگاه نشانه‌ای انتخاب شود و در یک کنش ارتباطی واقعی، یعنی در بستر یک گفتمان به کار رود، حتی اگر به‌تنهایی به‌کار رود و به ظاهر یک نشانه منفرد باشد، دیگر متن محسوب می‌شود، یا بهتر بگوییم لایه‌ای از یک متن به شمار می‌رود و نه نشانه؛ زیرا علاوه بر آنکه ارزش نشانه‌ای خود را از رمزگان دریافت می‌کند، در تعامل با دیگر لایه‌های متنی هم‌نشین، معنی گفتمانی به دست می‌آورد. نشانه‌شناس هرگز نمی‌تواند نشانه‌ای را در انزوا و منفک از رمزگانی که آن را ممکن کرده و منفک از بافتی که نشانه در آن تحقق عینی یافته و به لایه‌ای از آن تبدیل شده، بررسی کند. (همان: ۲۰۹-۲۱۰) در واقع، در نشانه‌معناشناسی هر نشانه در تعامل، چالش، تبانی، پذیرش، طرد، تناقض، تقابل، همگرایی، واگرایی، همسویی، دگردیدی، همگونی و دگرگونی با نشانه‌های دیگر، حرکتی فرایندی را رقم می‌زند که این حرکت راهی است به سوی تولید معنا. (شعیری، ۱۳۸۵: ۱) مرز معنایی هر بار به وسیله سوژه و موضع‌گیری او جابه‌جا می‌شود. این نوع رابطه خاص زبانی، مطالعه نشانه را از حالت مکانیکی خارج و آن را وارد دیدگاهی گفتمانی می‌کند. در این دیدگاه، نه تنها نشانه وارد نظامی فرایندی

اصلی کنش و حرکت کنشگر است. (همان)
 ه) نظام گفتمانی شوشی: اگر نظام
 گفتمانی مبتنی بر نوع یا شیوه حضور عوامل
 گفتمانی باشد، از اصل شوش پیروی می‌کند و
 گفتمان، شوشی است. (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸:
 ۱۱-۱۳)

و) نظام گفتمانی زیبایی‌شناختی: در این نظام
 نیز همچون نظام گفتمانی رخدادی، معنا تابع هیچ
 برنامه، القا و باوری نیست. آنچه چنین نظامی را
 به وجود می‌آورد، جریان حسی- ادراکی است
 (نصیحت و همکاران، ۱۳۹۱: ۴۸)، اما برخلاف
 نظام رخدادی، در این نظام با نشانه‌هایی غیرمنتظره
 و گاه مبهم مواجه می‌شویم که برای درک آنها
 نیازمند شناخت عناصر زیبایی‌شناختی متن هستیم.
 «نابوستگی‌های گفتمانی، متمایزسازی‌ها و
 ساختارشکنی‌ها تکانه‌هایی هستند که زیبایی‌شناسی
 متن را به وجود می‌آورند». (نصیحت و همکاران،
 ۱۳۹۲: ۹۵)

با توجه به انواع نظام‌های گفتمانی می‌توان
 با ابعاد تازه‌ای در نشانه‌معناشناسی گفتمانی آشنا
 شد و در بررسی متون ادبی از آنها بهره گرفت که
 در ادامه به بررسی این انواع در حکایت‌های
 قابوسنامه پرداخته می‌شود.

نظام‌های گفتمانی حکایت‌های قابوسنامه

قابوسنامه تألیف عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر
 شامل حکایت‌هایی برای فرزندش گیلانشاه است.
 در این پژوهش گفتمان‌های موجود در ده حکایت
 از این کتاب بررسی شده است.

در تولید معناست.
 اما نظام‌های گفتمانی را می‌توان به انواع
 گوناگونی تقسیم کرد که عبارت‌اند از:
 الف) نظام گفتمانی تجویزی: که بر میثاق
 یا قراردادی میان کنش‌گزار و کنشگر استوار
 است. این گفتمان ما را با کنش‌گزاری مواجه
 می‌کند که در موقعیتی برتر نسبت به کنشگر
 قرار دارد و می‌تواند او را به انجام کنش وادارد.
 (همان: ۶۷)

ب) نظام گفتمانی القایی (تعاملی شناختی):
 نظام گفتمانی القایی مبتنی بر قراردادی است
 میان دو کنشگر که در برابر یکدیگر قرار
 گرفته‌اند و یکی نسبت به دیگری موقعیت
 برتری ندارد و در آن، یک کنشگر در تعامل با
 کنشگر دیگر و نمایش تصویر منفی از عملکرد
 او، رفتار نامناسبش را به رخ می‌کشد، باعث
 تحریک او می‌شود و او را به واکنش و در
 نهایت عمل کنشی وامی‌دارد. (همان)

ج) نظام گفتمانی رخدادی: در گونه
 رخدادی معنا تابع هیچ برنامه‌ای از پیش تعیین‌شده
 یا هیچ القا و باوری نیست، بلکه محصول جریانی
 نامنتظر است و آنچه در این تعامل شکل‌دهنده
 معناست، کنش نیست؛ بلکه احساس و ادراک
 است که بر اساس آن، معنا به طور ناگهانی تولید
 می‌شود. (داوودی مقدم، ۱۳۹۲: ۱۲۱)

د) نظام گفتمانی تنشی: در این نظام
 گفتمانی، کنش نه تابع برنامه و قراردادی از پیش
 مشخص است و نه تابع گفت‌وگوی تعاملی
 جهت القا و متقاعدسازی، بلکه تنش چاشنی

۱. حکایت اول: مرد درزی

«در شهری مردی درزی بود، بر دروازه شهر دوکان داشتی بر گذر گورستان و کوزه در میخی آویخته بود و هوشش آن بودی که هر جنازه که از در شهر بیرون بردندی وی سنگی در آن کوزه افکندی و هر ماهی حساب آن سنگ‌ها کردی که چند کس بیرون بردند و آن کوزه را تهی کردی و باز سنگ در همی افکندی. تا روزگاری برآمد، درزی نیز بمرد. مردی به طلب درزی آمد و خبر مرگ او را نداشت. در دوکانش بسته دید. همسایه او را پرسید که این درزی کجاست که حاضر نیست؟ همسایه گفت که: درزی نیز در کوزه افتاد!». (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۸۹)

در این حکایت دو نظام اصلی را می‌توان ارزیابی کرد: نظام تجویزی و نظام تنشی. در نظام اول می‌توان از قراردادی سخن گفت که درزی با خود بسته بود مبنی بر اینکه هر جنازه را که می‌بردند، سنگی در کوزه می‌انداخت. در واقع درزی، خود هم کنش‌گزار و هم کنشگر است. در نظام دوم، عامل تنشی همان هوس درزی است که او را وادار به کنشی می‌کند که همان آویزان کردن کوزه و سنگ انداختن در آن است.

در قسمت بعدی حکایت (تا روزگاری برآمد، درزی نیز بمرد)، در اتفاق مرگ درزی نظام رخدادی قابل درک است. مرگ درزی تابع هیچ القا و باوری نیست و برنامه‌ای از پیش تعیین شده ندارد. همچنین کنشی در کار نیست، بلکه معنا به‌طور ناگهانی تولید می‌شود.

عبارت «همسایه گفت: درزی نیز در کوزه افتاد» به نوعی تفسیر مرگ درزی است که با

جملات جدیدی ساخته شده و با بافت متنی جدید موجب برجسته کردن مرگ درزی شده و معنای کار درزی (سنگ انداختن در کوزه) را آشکار کرده است. در واقع ما با جریان معناسازی مواجه هستیم که بر اساس تجربه شهودی، بافت، شرایط، فرهنگ و موضع‌گیری کنشی در گفتمان حاصل می‌شود. خبر مرگ درزی-که از زبان همسایه او گفته می‌شود- در گفتمان نوعی فرایند احساسی مبنی بر کار ناخوشایند درزی ایجاد می‌کند و در نتیجه شوشی^۱ به وجود می‌آورد و در نهایت گفتمانی زیبایی‌شناختی شکل می‌گیرد.

۲. حکایت دوم: پیر گوژپشت

«شنیدم که پیری بود صد ساله، پشت گوژ و دوتا گشته و بر عصا تکیه کرده و می‌آمد. جوانی به تماخره وی را گفت: ای شیخ، این کمانک بر چند خریدی تا من نیز یکی بخرم؟ پیر گفت: اگر عمر یابی و صبر کنی خود رایگان به تو بخشند». (همان: ۹۰)

این حکایت به‌طور قطع دارای پیامی است و می‌خواهد یک نکته اخلاقی را نشان دهد؛ نکته‌ای که در سرتاسر داستان به‌طور ضمنی بیان شده و در پایان آن نسبتاً آشکار شده است. حادثه موجود در این حکایت وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف و دلیل قانع‌کننده‌ای برای اثبات یک ادعاست، یا به عبارتی ارائه قضاوتی عام از سوی شرکت‌کننده در

۱. «شدن» پایه و اساس معناشناسی گرمس را تشکیل می‌دهد. به عقیده این معناشناس معنا هنگامی پدید می‌آید که تغییری رخ دهد. (شعیری، ۱۳۸۱: ۸۱)

دارند- در این حکایت نیز پیر و کنش آن جوان و تنش وی در تعامل کنشی با یکدیگرند و جریان‌های گستره‌ای و فشاره‌ای^۲ همسو و ناهمسو می‌آفرینند که همان کنش پیرمرد است: «اگر عمر یابی و صبر کنی ... به تو بخشند». گفتمان تنشی نیز در تعامل بین گستره و فشاره رقم می‌خورد. لازم به ذکر است که عکس‌العمل شوش و کنش و تنش و شوش و قرار گرفتن این نظام‌ها در پس یکدیگر و درهم‌تنیدگی آنها سیالیت معنا را به وجود آورده و این سیالیت نیز به نوبه خود سبب پویایی و زیبایی گفتمان شده است.

۳. حکایت سوم: طرار و امانتداری

«چنان شنودم که مردی به سحرگاه به تاریکی از خانه بیرون آمد تا به گرمابه رود و در راه دوستی را از آن خویش بدید. گفت: موافقت کنی با من تا به گرمابه رویم؟ دوست گفت: تا به در گرمابه با تو همراهی کنم، لیکن در گرمابه نتوانم آمد که

۲. در رابطه نوسانی بین نشانه‌ها دو دسته نشانه وجود دارد: یک دسته نشانه‌های کمی‌اند که دارای گستردگی زیاد یا گستردگی کم هستند و دسته دیگر نشانه‌های کیفی هستند که دارای فشاره بسیار بالا یا بسیار اندک‌اند. به این ترتیب وقتی این عناصر در گفتمان قرار می‌گیرند، نوعی رابطه کمی و کیفی از نوع نوسانی را به وجود می‌آورند که به هیچ‌وجه تثبیت شده نیست. کیفیت همان گونه عاطفی است که حالات درونی کنشگران دارد و کمیت همان گونه شناختی است که برون را به تصویر می‌کشد. فرایند تنشی به نوبه خود جریان‌های گستره‌ای (کمی و شناختی)، فشاره‌ای (کیفی و عاطفی) همسو و ناهمسو را می‌آفریند. (شعیری، ۱۳۹۵: ۶۱-۶۴)

گفت وگوست. در این حکایت نکته‌های ظریف و نهفته‌ای وجود دارد که راوی با استفاده از کلمات مناسب در پی القای آن به خواننده است. نظام‌های گفتمانی موجود در آن، شوشی و تنشی است: «پیری بود ... پشت‌گوژ و دوتا گشته ... بر عصا تکیه زده ...».

یکی از مسائل اصلی در گفتمان شوشی مسئله «شدن» است که با بحث پدیدارشناسی و حضور مرتبط است. در این قسمت از حکایت نیز حسّی که از «پیر شدن» دریافت می‌شود، ضعف، سستی و ناتوانی است و حضور مرتبط با آن جوانی است که به تمسخر با پیر سخن می‌گوید: «جوانی به تماخره وی را گفت: ای شیخ این کمانک بر چند خریدی؟». البته در اینجا می‌توان به نوعی گفتمان القایی (تمسخر پیرمرد) نیز اشاره کرد که سرانجام به سوی گفتمان تنشی پیش رفته است.

در این حکایت مرد جوان شوشگری است که موجب تنش نیز می‌شود: «کمانک به چند خریدی ... تا من نیز یکی بخرم ...». در فرایند تنشی حاضر فشاره بُعد عاطفی و گستره بُعد شناختی است.^۱ با توجه به مفاهیم نظام تنشی - در آن کنشگر و کنش‌پذیر بدون هیچ برتری بر یکدیگر و در تعامل کامل و حتی هم‌کنشی قرار

۱. سه ویژگی مهم که می‌توان برای شوشگر برشمرد، عبارت‌اند از: الف) فشاره که مشخص‌کننده تنش بین شدت/ضعف، تند/کند، قوی/ضعیف، محکم/مردد است؛ ب) بوّش که تعیین‌کننده تنش بین حضور و غیاب است؛ ج) گستره که با محدودیت/بسط، باز/بسته و متکثر/واحد گره خورده است. (شعیری، ۱۳۹۴)

«امانتداری» است که با قرار گرفتن در بطن گفتمان‌های موجود در متن هر بار باعث کنش و تغییر وضعیت کنشگران و در نتیجه تغییر معنا می‌شود. گفتمانی که ابتدای داستان با آن شروع می‌شود، گفتمان تعاملی محسوب می‌شود و در آن، یک کنشگر در تعامل با کنشگر دیگر، او را به واکنش و در نهایت عمل کنشی وامی‌دارد.

در این حکایت نیز این قرارداد با پیمانی که بین دو دوست بسته می‌شود، آغاز می‌شود، در جایی که می‌گوید: «... در راه دوستی را از آن خویش بدید ... گفت موافقت کنی ... به گرمابه رویم؟ دوست گفت: ... با تو همراهی کنم». پس قرارداد بسته می‌شود. سپس گفتمان وارد مرحله کنش و به دنبال آن توانش و پردازش می‌شود. این مراحل همان طرحواره فرایند روایی است که در اکثر داستان‌ها با یک نقصان آغاز می‌شود. این نقصان در این حکایت همان جایی است که وقتی بر سر دو راهی رسیدند، آن دوست پیش از آنکه خبر دهد، به راهی دیگر می‌رود. رفتن دوست به راهی دیگر کنشی است که حاصل نقصان است و این ویژگی غیرمعمول کنش خود منجر به عقد پیمانی دوباره می‌شود، ولی این بار با یک کنش‌پذیر جدید: «مرد باز نگرست طرّار را دید ... صد دینار ... بدان طرّار داد ... این امانت بگیر ... به من بازدهی ...». در این قرارداد، تعاملی بین دو کنشگر ایجاد می‌شود: «... طرّار زر از وی بستاند و هم آنجا مقام کرد ...».

این حکایت-که مبتنی بر نظام گفتمانی تعاملی است- چنان مخاطب را به ارزیابی کنش‌ها راهنمایی می‌کند که در نهایت با وجه

شغلی دارم. تا به نزدیک گرمابه با وی برفت. بر دوراهی رسیدند و این دوست پیش از آنکه دوست را خبر دهد، بازگشت و به راهی دیگر برفت. اتفاق را طرّاری از پس این مرد همی آمد، تا به گرمابه رود به طرّاری خویش؛ از قضا این مرد باز نگرست طرّار را دید و هنوز تاریک بود، پنداشت که آن دوست اوست، صد دینار در آستین داشت بر دستارچه بسته از آستین بیرون کرد و بدان طرّار داد و گفت: ای برادر، این امانت است، بگیر تا من از گرمابه برآیم به من بازدهی. طرّار زر از وی بستاند و هم آنجا مقام کرد، تا وی از گرمابه برآمد. روشن شده بود، جامه پوشید و راست برفت. طرّار او را بازخواند و گفت: ای جوانمرد، زر خویش بازستان و پس برو، که امروز من از شغل خویش باز ماندم از جهت امانت تو. مرد گفت: این امانت چیست و تو چه بودی؟ طرّار گفت: من مردی طرّارم و تو این زر به من دادی تا از گرمابه برآیی، مرد گفت: اگر طرّاری چرا زر من نبردی؟ طرّار گفت: اگر به صناعت خویش بردمی اگر این هزار دینار بودی نه اندیشیدمی از تو و یک جو باز ندادمی، ولیکن تو به زینهار به من سپردی و در جوانمردی نباشد که به زینهار به من آمدی، من بر تو ناجوانمردی کردمی شرط مروت نبودی». (همان: ۱۲۵)

می‌دانیم که هر متن روایی دارای هسته‌ای مرکزی است که کنش را تشکیل می‌دهد و این کنش خود در خدمت تغییر وضعیت کنشگران کنش است و منجر به معناسازی و یا تغییر معنا می‌شود. هسته مرکزی این حکایت نیز

سوراخ بیرون کنید، کف گشاده و همچنان برید تا مردمان می‌بینند که همه جهان بستیدیم و دست تهی می‌رویم، ذهنا و ترکنا، بستیدیم و بگذاشتیم، آخر یا وامسکینا گرفتیم و نداشتیم و دیگر مادر مرا بگویند که اگر خواهی که روان من از تو خشنود باشد غم من با کسی خور که او را عزیزی مرده باشد، یا با کسی که بخواهد مرد.

(عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۵۵)

رخداد نقش مهمی در تغییر معنایی دارد و وسیله‌ای می‌شود برای تغییر وضعیت در داستان. گاهی این رخداد در درون کنشگر رخ می‌دهد و گاه در دنیای بیرون از او تحقق می‌یابد، اما در هر دو حالت می‌تواند راه را بر تغییر وضعیت بگشاید. در این حکایت بروز این واقعه، مرگ ذوالقرنین است: «همه جهان را مسخر خویش گردانید و ... فرمان یافت». داستان با گفتمان رخدادی شروع می‌شود؛ نظامی که تحت کنترل سوژه نیست و کنش، خارج از اراده شخصیت صورت می‌گیرد. به دنبال این کنش، شوشی نیز رخ می‌دهد و در نهایت با نظامی گفتمانی با ویژگی تنشی مواجه می‌شویم. در چنین نظامی تنش - که ما آن را میزانی از انرژی و قدرت با دو ویژگی فشاره‌ای و گستره‌ای می‌دانیم - محور اصلی فرایند روایی را تشکیل می‌دهد. بنابراین، یا کنش کاملاً متکی به تنش است و یا اینکه اهمیت چندانی ندارد، چرا که تنش مرکز اصلی فرایند روایی را اشغال می‌کند و با انرژی بالا جریانی روایی را تحت نظارت خود قرار می‌دهد. (شعیری، ۱۳۹۴).

دیگری از گفتمان نیز مواجه می‌شویم و آن وجه زیبایی‌شناختی گفتمان است. آنچه به عنوان وجه ارزشی و زیبایی‌شناختی در گفتمان مطرح است، امانت نگه داشتن دینارهای یک مرد توسط یک طرّار است که برای شغل خویش در آن زمان آنجا بوده که با این کار خود بر محوری‌ترین پیام و نکته اخلاقی این حکایت تأکید می‌کند.

نوعی دیگر از انواع گفتمان - که در این حکایت می‌توان به آن اشاره کرد - گفتمان اخلاقی یا مرام‌مدار است. در این گفتمان یکی از طرفین بر اساس اخلاق فردی و یا فرهنگی - اجتماعی، خود را موظف به انجام عملی می‌داند. (نصیحت و همکاران، ۱۳۹۱: ۴۶) در این داستان هم مرد طرّار به سبب جوانمردی و امانتداری - که در مرام اخلاقی خود به آن پایبند است - دست به اقدامی غیرمنتظره می‌زند و آن حفظ امانت مرد و کنشی است که سبب بازگرداندن کیسه زر به صاحبش می‌شود. البته باز هم باور در انجام کنش نقش دارد، اما در اینجا با باوری بنیادی مواجه می‌شویم که در وجود کنشگر ریشه دوانده است نه باوری که بر اساس القا تغییر می‌کند.

۴. حکایت چهارم: مرگ ذوالقرنین

«چنین شنودم که ذوالقرنین گرد عالم بگشت و همه جهان را مسخر خویش گردانید و بازگشت و قصد خانه خویش کرد. چون به دامغان رسید فرمان یافت؛ وصیت کرد که: مرا در تابوتی نهید و تابوت را سوراخ کنید و دست‌های مرا از آن

وصیت، نظام کنشی با توجه به عملکرد عوامل گفتمان محقق می‌شود.

همچنین می‌توان به نظامی عاطفی اشاره کرد که حاصل وصیت ذوالقرنین به مادر خود است. دنیای عاطفی (نظام احساسی) یعنی خروج از فرایند پویا که با برنامه‌ای معین در پی وصال به هدفی معین است؛ کنشی نمی‌کند، بلکه تحت واکنش‌ها قرار می‌گیرد (شعیری، ۱۳۸۵: ۱۴۳) و این بدان معناست که این شوش است که پایه اصلی این نظام را شکل می‌دهد.

علاوه بر گفتمان‌های پیش‌گفته ما با نوعی القای پنهانی (درونی) نیز در متن مواجه می‌شویم که می‌توان گفت القای اساسی این متن نیز هست و آن توجه به جهانی دیگر (جهان آخرت) در ورای جهانی است که با چشم سر می‌توان دید و در این داستان ماهرانه به مخاطب القا می‌شود و می‌توان گفت که مؤلفه گفتمانی زیبایی‌شناختی را به وجود آورده است.

۵. حکایت پنجم: بازرگان و بیاع

«شنودم که روزی بازرگانی بود، بر در دکان بیاعی هزار دینار معامله کرد. چون معامله به پایان رسید، میان بازرگان و بیاع به حساب قراضه زر خلاف شد. بیاع گفت: ترا بر من دیناری زرست. بازرگان گفت: دیناری و قراضه‌ای است. بدین حساب اندر از بامداد تا نماز پیشین سخن رفت و بازرگان صداع می‌نمود و فریاد همی کرد و از قول خود به هیچ گونه باز نمی‌گشت، تا بیاع دلتنگ شد و دیناری و قراضه‌ای به بازرگان داد.

با مرگ ذوالقرنین فرایند تنشی گفتمان شکل می‌گیرد. واکنش‌های بعد از آن تا حدودی وابسته به تنش ایجاد شده است و همچنین این تنش مرکز اصلی فرایند روایت است؛ تا جایی که بعد از آن می‌خوانیم: «وصیت کرد که مرا در تابوتی نهید ... دست‌ها را بیرون از سوراخ ... همچنان برید تا مردمان می‌بینند ...». این تنش همان وضعیت عجیبی است که ذوالقرنین ایجاد می‌کند: «تابوت سوراخ و دست‌های بیرون از آن» که به شکلی تضاد ایجاد کرده و سبب تغییر معنا در گفتمان شده است. در این قسمت از داستان نیز با وصیت کردن به نوعی با گفتمان تجویزی سروکار داریم که در آن قرارداد بسته شده و وصیت و کنش‌ها بر اساس برنامه گفته شده و بر اساس تعامل تنظیم می‌شود: «سوراخ کردن تابوت»، «بیرون گذاشتن دست‌ها»، «چرخاندن تابوت در شهر» و کنش‌گزار ذوالقرنین است که در موقعیتی بالاتر از کنشگران آنها را وادار به انجام چنین کارهایی کرده است.

در قسمت پایانی حکایت با گفتمان تجویزی دیگری مواجه می‌شویم؛ وصیتی دیگر که ذوالقرنین به مادر خود می‌کند و در واقع سطح گفتمان از بالا به پایین است و بستن پیمانی که کنشگر نسبت به کنش‌پذیر کنشی را تحمیل می‌کند و از او می‌خواهد که: «اگر خواهی روان من خشنود باشد، غم من با کسی خور ...». در نهایت با نظام‌های گفتمانی رخدادی مرگ ذوالقرنین و تجویزی وصیت اول، تنشی و شوشی ناشی از مرگ و در نهایت با انجام

یا دگرگونی از شرایط اساسی آن به شمار می‌آید. در این نوع گفتمان معنا تابع تغییر و تحوّل است که عوامل بشری را از وضعی ابتدایی به وضعی ثانوی سوق می‌دهند. (بهنام، ۱۳۹۰: ۴)

این حکایت با نوعی توصیف موقعیت کنشگران آغاز می‌شود: «روزی بازرگانی بود ... بر در دکان بیاعی ... معامله کرد»، تا آنجا که گفتمان تجویزی شروع می‌شود. بازرگان در بالا و بیاع در پایین فرایند گفتمان (معامله) قرار گرفته و کنش‌گزار برتری خود را به کنشگر تحمیل کرده است و او را وادار به پس دادن قراضه زر می‌کند: «چون معامله به پایان رسید ... به حساب قراضه زر خلاف شد ... تا بیاع دلتنگ شد و ... قراضه‌ای به بازرگان داد». در همین قسمت می‌توان به نوعی دیگر از گفتمان نیز قائل شد. در واقع تعامل دو کنشگر با هم و در ارتباط با کنش یکدیگر شکل گرفته و نوعی گفتمان القایی پایه‌ریزی شده است و در نهایت شکل گفتمان از نظام روایی مشخص به سمت مؤلفه‌های گفتمانی‌ای پیش می‌رود که مؤثر واقع شده و در سطح زبان و معنا تأثیر مستقیم می‌گذارد.

در قسمت بعد و در عبارت «شاگرد بیاع از پس بازرگان برفت و گفت ... شاگردانه بده ... بازرگان ... داد»، این کنش بازرگان و دادن قراضه زر به شاگرد موجب ترسیم و تغییر وضع عامل کنشی از حالت قبلی به حالت جدید و به دست آوردن زر به وسیله شاگرد بیاع می‌شود. در اینجا بحث پویایی کلام با مسئله گذر از مرحله‌ای به مرحله دیگر برای ایجاد تغییر وضع گره خورده

بازرگان بستاند و برفت؛ هر که آن می‌دید، مرد بازرگان را ملامت می‌کرد؛ شاگرد بیاع از پس بازرگان برفت و گفت: ای خواجه شاگردانه بده. بازرگان آن دینار و قراضه بدو داد، کودک بازگشت. بیاع گفت: ای حرامزاده، مردی از بامداد تا نماز پیشین از بهر طسوجی می‌دید که چه می‌کرد در میان جماعتی و شرم نمی‌داشت. تو طمع کردی که ترا چیزی دهد؟ کودک زر به استاد نمود. مرد عاجز گشت. با خود گفت: سبحان الله! این کودک خوب‌روی نیست و سخت خُرد است، برو ظنی نمی‌توان برد به خطا. این مرد بدین بخیلی چرا کرد این چنین سخا. بیاع بر اثر بازرگان برفت و گفت: یا شیخ چیزی عجب دیدم از تو. یک روز میان قومی مرا در صداع تسوی زر تا نماز پیشین برنجانیدی و آنگاه جمله به شاگرد من بخشیدی. آن صداع چه بود و این سخاوت چیست؟ مرد گفت: ای خواجه از من عجب مدار که من مرد بازرگانم و در شرط بازرگانی چنانست که در وقت بیع و شری و تصرف اگر به یک درم مغبون گردم، چنان بود که نیمه عمر مغبون بوده باشم و در وقت مروّت اگر از کسی بی‌مروتی آید، چنان بود که بر ناپاکی اصل خویش گواهی داده باشم. پس من نه مغبونی عمر خواهم و [نه] ناپاکی اصل». (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۶۷-۱۶۸)

در این حکایت با گفتمانی پویا و حرکتی مواجه هستیم. گفتمان پویا گفتمانی است که مجموعه عوامل تشکیل‌دهنده آن حرکتی رو به جلو دارند و منظور از آن فرایندی است که تغییر

است که بحث «شدن» را به میان می‌آورد.

گرفتن پول از سوی شاگرد و بعد از آن لفاظی مرد بی‌ع و دادن زر به استاد به وسیله کودک کنشی است که در اثر نوعی تنش مرد بی‌ع در کودک ایجاد شده و صورت گرفته است. این کنش کودک در راستا با کنش مرد بی‌ع و در تعامل با او و در اثر القا به او انجام می‌شود: «مرد بی‌ع بر اثر بازرگان برفت و ... آن صداع چه بود ... سخاوت چیست؟».

در این حکایت شالوده نخستین گفتمان بر خواسته‌ای مادی بنیان نهاده شده است و این خواسته تمام ذهن بی‌ع را اشغال می‌کند و برای دستیابی به آن دست به عمل می‌زند. در مقابل این نظام، نظام اخلاقی و مرام‌مداری وجود دارد و آن در کنش مرد بازرگان نهفته است که در چند جمله پایان حکایت برای مرد بی‌ع بازگو می‌کند: «در وقت بیع ... اگر به یک درم مغبون گردم ... مغبون بوده باشم و در وقت مروّت ... بی‌مروتی آید ... بر ناپاکی اصل خویش گواهی داده باشم».

می‌توان گفت باورها و اعتقادات فرد زیربنای اصلی چنین گفتمانی است. ویژگی این نوع کارکرد گفتمانی این است که باعث می‌شود کنش، معنا و باوری پیدا کند که دیگری همواره در آن مورد نظر است. در نتیجه مؤلفه‌های گفتمانی به سمت گفتمان مرام‌مدار پیش می‌رود و در آن مرد بازرگان بر اساس اخلاق فردی، خود را موظف به انجام کنش و پس دادن قراضه زر می‌داند.

۶. حکایت ششم: شبان و صاحب رمه

«مردی بود گوسفنددار و رمه‌های بسیار داشت و او را شبانی بود بغایت پارسا و مصلح. هر روز شیر گوسفندان چندانک بودی، خود را از سود و زیان و کم و بیش، هم چندانک به‌حاصل کردی، به نزدیک خداوندان گوسفندان بردی. آن مرد که شیر بردی آب بر وی نهادی و به شبان دادی و گفתי برو و بفروش و آن شبان آن مرد را نصیحت می‌کرد و پند می‌داد که: ای خواجه، با مسلمانان خیانت مکن، که هر که با مردمان خیانت کند، عاقبتش نامحمود بود. مرد سخن شبان نشنید و هم چنان آب می‌کرد، تا اتفاق را یک شب این گوسفندان را در رودخانه بخوابانید و خود بر بالای بلندی برفت و بخفت و فصل بهار بود. ناگاه بر کوه بارانی عظیم ببارید و سیلی بخاست و اندرین رودخانه افتاد و این گوسفندان را همه را هلاک کرد.

گفתי آن آب قطره‌قطره همه

جمع شد ناگه و ببرد رمه

و یک روز شبان به شهر آمد و پیش

خداوند گوسفندان رفت بی‌شیر. مرد پرسید که:

چرا شیر نیاوردی؟ شبان گفت: ای خواجه تو را

گفتم که: آب بر شیر می‌آمیزد که خیانت باشد،

فرمان من نکردی، اکنون آن آب‌ها که همه به نرخ

شیر مردمان را داده بودی جمله شدند و دوش

حمله آوردند و گوسفندان ترا جمله بردند».

(عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۷۰)

معناشناسی گفتمانی بر به‌کارگیری مجموعه

زمانی تا مکانی و کنشی برای ایجاد گفتمان

سیلی ... گوسفندان را همه را هلاک کرد ...». با رویداد نابودی گوسفندان، شوشی در چوپان ایجاد می‌شود و حسّ خیانتی را که قبلاً به صاحب گله متذکر شده بود، یادآوری می‌کند: «شبان گفت: ای خواجه ... آب بر شیر میامیز که خیانت باشد».

در برش انتهایی حکایت می‌توان گفت شوش موجب تنش در گفتمان نیز می‌شود؛ شوشی که از حسّ خیانت حاصل می‌شود و تنشی که از نابودی گوسفندان در سیل به وجود می‌آید.

۷. حکایت هفتم: پادشاه گنجه و مشیر او

«می‌گویند که به روزگار فضلون مامان که پادشاه گنجه بود، دیلمی بود محتشم و مشیر او؛ پس هر که گناهی کردی از محتشمان مملکت که بند و زندان بر وی واجب گشتی، فضلون او را بگرفتی و زندان کردی. این دیلم که مشیر او بود، پادشاه را گفتی که آزاد را میازار، چون آزردی گردن بز و چند کس به مشورت این دیلم هلاک شده بودند از محتشمان مملکت. اتفاق را این دیلم مشیر گناهی کرد، پادشاه او را فرمود گرفتن و به زندان کردن. دیلم کس فرستاد که: چندین و چندین مال بدهم مرا مکش. فضلون مامان گفت: از تو آموختم که آزاد را میازار و چون آزردی بکش. دیلم مشیر جان در سر کار بدآموزی کرد».

(عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۸۹)

در این حکایت با توجه به آغاز آن که می‌خوانیم: «به روزگار فضلون مامان که پادشاه

دلالت دارد، بنابراین آنچه در این نظام مطرح است این است که تولید گفتمان با به‌کارگیری فرایندهای پویا و حرکتی ممکن شود. روشن است که چنین فرایندهایی در بستر زمان و مکان شکل می‌گیرد. (بهنام، ۱۳۹۰: ۴) در این حکایت نیز با تعدادی از کنش‌ها - که در یک مجموعه زمانی تا مکانی به وقوع می‌پیوندند - مواجه می‌شویم: «دوشیدن شیر گوسفندان»، «به نزدیک خداوندان گوسفندان بردن»، «آب نهادن»، «به شبان دادن» و ... بدین ترتیب این کنش‌ها هر روز شروع می‌شد و در پایان با عمل مخلوط کردن آب و شیر و فروختن آن به مردم به پایان می‌رسید و موجب ایجاد گفتمان می‌شد؛ گفتمانی که کنش‌گزار آن، صاحب گله در موقعیتی بالاتر نسبت به کنشگر و کنش‌پذیر چوپان قرار دارد و توانسته او را وادار به عمل مخلوط کردن شیر و آب کند که همه عوامل بر گفتمان تجویزی دلالت دارد.

در این حکایت با پدیده‌ای حسّی - ادراکی و اخلاقی نیز روبه‌رو می‌شویم و آن همان حسّ خیانت است که شبان آن مرد را نصیحت می‌کرد: «با مسلمانان خیانت مکن ... عاقبتش نامحمود بود ...» و نوعی القای پنهانی (درونی) که یادآوری جزای خیانت صاحب گله است که شبان آن را به او متذکر می‌شود.

در ادامه واقعه سیل و غرق شدن گوسفندان سبب به وجود آمدن گفتمان رخدادی می‌شود که اتّفاقی غیرمنتظره بوده و کنشگران در آن دخالتی نداشته‌اند: «ناگاه بر کوه بارانی عظیم بیارید و

گنجه بود، دیلمی بود محتشم و مشیر او ...؛ این دیلم ... پادشاه را بگفتی که آزاد میازار ...»، اولین کنش گفتمانی متن حاصل می‌شود؛ همان تحقق برنامه‌ای روایی که با نظام همنشینی در گفتمان به وجود آمده است. در بررسی این گفتمان درمی‌یابیم که دیلم مشیر با پادشاه گنجه در مورد کسانی که گناهی مرتکب شده‌اند، قراردادی می‌بندد مبنی بر اینکه: «چون آزادی را گرفتی ... میازار و گردن بزن ...». دیلم مشیر در موقعیت کنش‌گزاری است که در وضعیتی بالاتر نسبت به پادشاه گنجه (کنشگر، کنش‌پذیر) قرار دارد و او را وادار به کنش می‌کند (گفتمان تجویزی).

نظام گفتمانی دیگری که در این حکایت می‌توان از آن نام برد، نظام القایی یا تعاملی شناختی است. در چنین نظامی هر دو طرف کنش یا برنامه، در تعامل با یکدیگرند و سبب تعیین کنش یا شکل گرفتن آن می‌شوند. تعامل حاکم در این نظام، تعامل ارتباطی از نوع القایی است؛ یعنی یکی از دو طرف تعامل باید طرف دیگر را به اجرای کنش متقاعد سازد. (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱۸) اورکیونی از محققان برجسته در حوزه معناشناسی نوین، معتقد است که القائات همواره باید در لفافه و به صورت پوشیده بیان شوند و استخراج آنها مستلزم تیزبینی و تیزهوشی مخاطب است. به عبارت دیگر، اصل وجودی القائات بر پنهان بودن و گریز از ظهور و حضور است. (اسداللهی تجرق، ۱۳۸۸: ۱۲) از فضای حاکم بر این حکایت و فرایندی ادراکی می‌توان گونه‌ای القا را دریافت که در اینجا مبتنی بر تحریک است. کنش‌گزار (دیلم مشیر) با تحریک کنشگر (پادشاه

گنجه) و با نمایش تصویر عملکرد او باعث تحریک او می‌شود و او را وادار به کنش می‌کند: «... و چندین کس به مشورت این دیلم هلاک شده ... از محتشمان مملکت ... تا اینکه اتفاق را این دیلم مشیر گناهی کرد ... و پادشاه او را ... گرفتن و به زندان کردن ...». در نتیجه پادشاه گنجه در مقام یک شوشگر ظاهر می‌شود و شوشی را در دیلم مشیر ایجاد می‌کند؛ شوشی که سبب احساس اندوه و ترس ناشی از فرارسیدن مرگ در دیلم مشیر می‌شود؛ در نتیجه دست به کنش می‌زند: «... و دیلم کس فرستاد که ...».

در تعریف فرایند نشانه‌معناشناسی گفتمان متذکر شدیم که هر داستان حاصل به هم ریختن یک تعادل است. کنشگر برای ایجاد تغییر در وضع نامطلوب خود وارد نخستین مرحله از فرایند تحول کلامی می‌شود و به این ترتیب نوعی «آزمون آماده‌سازی» را پشت سر می‌گذارد (عباسی و یارمند، ۱۳۹۰: ۱۶۰-۱۶۱) و این روند برنامه‌ریزی شده فرایند گفتمان است که کنش اولیه را باعث می‌شود، اما با تغییر ناگهانی نقش عوامل گفتمانی و تبدیل شدن کنشگر (دیلم مشیر) به کنش‌پذیر، گونه گفتمانی دیگری شکل می‌گیرد. در وضعیت جدید، دیلم مشیر گناهکار، وحشت‌زده و هراسان است و با قرار گرفتن کنشگر اول (پادشاه گنجه) در مسیر شدن، جریان را شکل می‌دهد و به یک شوشگر تبدیل می‌شود: «فضولن مامان (پادشاه گنجه) گفت: از تو آموختم ... آزاد را میازار و چون آزردی بکش...». همان‌طور که می‌دانیم، به هنگام شکل‌گیری کارکرد نشانه‌ای، سخن باید بتواند بین برونه‌ها - که عناصر مربوط به

بازخواهی همچنین باز به تو دهد که من دادم. چون این سخن معلوم شد، ملک از وزیر معزول عذر خواست و او را خلعت فرستاد و وزارت بدو باز داد». (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۰۴)

در ابتدای این حکایت با گونه‌ای رخدادی از نظام گفتمانی مواجه می‌شویم: «یکی از ملوک پارس بر وزیر خشم گرفت ... معزول کرد و وزیری دیگر نصب کرد...». پس از این گفتمان، حکایت وارد نظام گفتمانی دیگری می‌شود: «معزول گفت: ... جای دیگر اختیار کن ... مقام تو آنجا باشد ... وزیر گفت: از مملکت مرا دیهی بخشد ویران ... تا آبادان کنم... و بنشینم ... ملک فرمود بدو دهید». در واقع وزیر معزول با ملک وارد یک قرارداد می‌شود و در موقعیتی بالاتر از او قرار می‌گیرد و با نخواستن نعمت و بخشیدن اموال خود، او را وادار به کنش پذیرفتن خواسته خود می‌کند.

نظام گفتمانی تجویزی-که به دنبال نظام رخدادی اول حکایت آشکار شده است- با چنین زیبای جملات متن و قرار گرفتن رابطه گفتمانی از بالا به پایین حکایت وارد مرحله کنش به دنبال آن توانش و پردازش می‌شود. نکته مهم در تحلیل گفتمان‌های موجود در این حکایت، نقصانی است که در اول حکایت بر گفتمان وارد می‌شود و آن همان عزل وزیر است که باعث جریان گفتمان‌ها به سمت یکدیگر می‌شود: «در نهایت در همه مملکت پادشاه بجستند ... یک بدست جای ویران نیافتند ... وزیر گفت ... که ملک من می‌دانستم ... هیچ ویران نیست ... اکنون ... بدان کس ده که هر

صورت‌های زبانی را در اختیار او قرار می‌دهند- و درونه‌ها- که عناصر مربوط به محتوا را در اختیار او می‌گذارند- به نوعی تبادل دست یابد. چنین تبدالی همان موضع‌گیری گفتمانی است که یکی از شاخص‌های اصلی عملیات سخن به شمار می‌رود. در حقیقت با سخن گفتن است که عامل سخن به اعلام موضع می‌پردازد (شعیری، ۱۳۸۴: ۱۹۰) و با توجه به نقش عوامل گفتمانی و موضع‌گیری گفتمانی در برش انتهایی متن، پادشاه گنجه تبدیل به کنشگر می‌شود و دیلم مشیر را می‌کشد.

۸. حکایت هشتم: پادشاه و وزیر

«بدانک ملکی از ملوک پارس بر وزیر خشم گرفت و او را معزول کرد و وزیری دگر نصب کرد و معزول را گفت: خود را جای دیگر اختیار کن تا به تو بخشم، تا تو با نعمت و حشم خود آنجا روی و مقام تو آنجا باشد. وزیر گفت: نعمت نخواهم و آنچه دارم به خداوند بخشیدم و هیچ جای آبادان نخواهم که مرا بخشد. اگر بر من رحمت خواهد کرد از ملک مرا دیهی بخشد ویران، به حق ملک تا من با اتباع خود بروم و آن دیه را آبادان کنم و آنجا بنشینم. ملک فرمود که چندان دیه ویران که خواهد بدو دهید. در همه مملکت پادشاه بجستند یک ده ویران و یک بدست جای ویران نیافتند که بدو دادندی و پادشاه را خبر دادند. وزیر گفت: ای ملک من می‌دانستم در همه ولایت، جایی که در تصرف من بود هیچ ویران نیست؛ اکنون چون ولایت از من بازگرفتی بدان کس ده که هر گاه از وی

گاه از وی بازخواهی همچنین باز به تو دهد که من دادم...» که همان اجرای حکم و اعمال تنبیه یا پاداش در مورد کنشگر است که در نظام گفتمانی تجویزی مطرح است. در اینجا می‌توان به نوعی شوش ایجادشده در پادشاه نیز پی برد؛ شوشی که حاصل حسّ ندامت و پشیمانی است و موجب کنش پادشاه می‌شود: «و ملک از وزیر عذر خواست ... و وزارت بدو باز داد».

به تعبیر چتمن فعالیت ذهنی بر دو نوع است: به کلام درآمده و به کلام درنیامده یا شناختی^۱ و ادراکی^۲. باید توجه داشت که به کلام درآوردن فعلیت شناختی چندان مشکل نیست، مسئله مهم برگرداندن فعالیت‌های ادراکی به کلام است. (حرّی، ۱۳۹۰: ۳۱) در این حکایت و در درخواست وزیر از شاه، این مسئله به طرز زیبایی جلوه‌گر است. وزیر به ظاهر از شاه درخواست می‌کند که در عوض جایی آباد، دهی ویران به او دهند، اما در ورای این کلام نکات زیادی نهفته است که مخاطب پس از پایان حکایت به آنها پی می‌برد.

۹. حکایت نهم: دو صوفی

«چنان شنودم که وقتی دو صوفی به هم می‌رفتند؛ یکی مجرد بود و دیگری پنج دینار داشت. مجرد دلیر همی‌رفت و باک نداشت و هر کجا رسیدی ایمن بودی و جایگاه مخوف می‌خفتی و می‌غلطیدی به مراد دل و خداوند پنج دینار از بیم نیارستی خفتن ولیکن به نفس موافق او بودی؛ تا

وقتی به سر چاهی رسیدند، جایی مخوف بود و سر چند راه بود. صوفی مجرد طعام بخورد و خوش بخفت و خداوند پنج دینار از بیم نیارست خفتن. همی گفت: چه کنم؟ پنج دینار زر دارم و این جای مخوف است و تو بخفتی و مرا خواب نمی‌گیری، یعنی که نمی‌یارم خفت و نمی‌یارم رفت. صوفی مجرد گفت: پنج دینار به من ده. بدو داد. وی به تک چاه انداخت. گفت: برستی، ایمن بخسب و بنشین، که مفلس در حصار رویین است». (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۲۶)

موضع‌گیری گفتمانی نوعی عمل سخن است که به واسطه حضور تحقق می‌یابد. از نظر هرمان پارت حوزه حضور، حوزه‌ای است که به طور مستقیم با هدف‌گیری و دریافت مواجه است. (شعیری، ۱۳۸۴: ۱۹۲) در این حکایت نیز روایت با موضع‌گیری گفتمانی آغاز می‌شود: «دو صوفی ... رفتند» و رابطه بین دو صوفی مشخص می‌شود: «یکی مجرد و دیگری پنج دینار داشت ... مجرد ... دلیر می‌رفت ... خداوند پنج دینار ... نیارستی خفتن ...». می‌توان گفت که نوعی نظام گفتمانی قراردادی بین دو صوفی برقرار است (تجویزی): «ولیکن به نفس موافق او بودی ...»؛ چراکه توافق بین دو صوفی در همراهی و همسفری با یکدیگر عنوان می‌شود. در مرحله بعد گفتمان وارد بُعد تازه‌ای می‌شود و آن تنشی است که در نظام گفتمانی ایجاد می‌شود: «تا وقتی به سر چاهی رسیدند... جایی مخوف بود ... خداوند پنج دینار از بیم نیارستی خفتن ...».

در این حکایت - که گفتمانی تنشی را در خود دارد- چاشنی اصلی کنش و حرکت، کنش

کودک به نزدیک شبلی رحمه‌الله علیه نشسته بودند، یکی پسر منعمی بود و یکی پسر درویش و دو زنبیل نهاده بودند؛ در زنبیل پسر منعم نان و حلوا بود و در زنبیل پسر درویش نان تهی. پسر منعم نان و حلوا می‌خورد و پسر درویش از وی حلوا همی خواست. پسر منعم گفت: اگر ترا پاره حلوا بدهم تو سگ من باشی؟ گفت: باشم. گفت: بانگ کن تا ترا حلوا بدهم. آن بیچاره بانگ سگ همی کرد و پسر منعم حلوا به وی همی داد. چند کَرْت همچنین بکرد و شیخ شبلی رحمه‌الله علیه در ایشان نظاره می‌کرد و می‌گریست. مریدان گفتند: ای شیخ ترا چه رسید که گریان شدی؟ گفت: نگاه کنید که طامعی و بی‌قناعتی به مردم چه می‌کند؛ چه بودی اگر آن کودک به نان خشک تهی خود قانع بودی و طمع حلوای آن کودک نکردی تا وی را سگ همچون خودی نبایستی بود. (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۳۲)

ابتدای این حکایت با یک گفتمان توصیفی آغاز می‌شود: «روزی شبلی ... در مسجدی شدی ... وقت نان خوردن کودکان ... یکی پسر منعمی و یکی پسر درویشی ...». تا اینکه گفتمان دیگری شروع می‌شود؛ جایی که پسر منعم نان و حلوا می‌خورد: «... پسر درویش از وی حلوا همی خواست ...». با درخواست پسر درویش است که کنش تجویزی نمایان می‌شود و در واقع با قراردادی که پسر منعم با پسر درویش می‌بندد، گفتمان تجویزی بنا می‌شود: «گفت: بانگ کن تا تو را حلوا بدهم ... آن بیچاره بانگ سگ همی کرد».

صوفی مجرد است که در نهایت با به چاه انداختن پنج دینار صوفی دیگر به تنش حاصل از داشتن دینار و ترس از دزدیده شدن آن، یا مورد حمله قرار گرفتن و یا گم کردن آن در صوفی پایان می‌دهد.

در همین قسمت از داستان می‌توان به نوعی نقصان در گفتمان نیز پی برد و آن لحظه‌ای است که به چاهی رسیدند. برای جبران این نقصان وجودی است که گفتمان به محلّ تجربه پدیداری و فوری کنشگر از چیزها آن‌گونه که بر او تجلی می‌یابند، تبدیل می‌شود (شعیری، ۱۳۸۶: ۶۱) و به این دلیل است که صوفی مجرد تبدیل به یک کنشگر می‌شود و دست به یک کنش فوری می‌زند: «گفت: پنج دینار به من ده. بدو داد ... وی به تک چاه انداخت ...» که این کنش خود سبب تغییر وضعیت کنشگران و همچنین معناست. تا در پایان داستان صوفی مجرد می‌گوید: «ایمن بخسب و بنشین ... مفلس در حصار رویین است» و با این کار خود صوفی دیگر را در وضعیت خاصی قرار می‌دهد و او را از هر گزند ایمن می‌داند.

با جمله آخر حکایت به گفتمان شوشی می‌رسیم. شوشی که از مفلسی که در حصار رویین است ایجاد می‌شود، حسّ برخورداری از ایمنی کامل است.

۱۰. حکایت دهم: پسر درویش و پسر منعم

«شنودم که روزی شبلی رحمه‌الله علیه در مسجدی شد، تا دو رکعت نماز بگذارد و زمانی برآساید. در مسجد کودکان دبیرستان بودند؛ اتفاق را وقت نان خوردن کودکان بود. دو

پسر منعم با استفاده از موقعیت خود - که بالاتر از پسر درویش قرار گرفته - او را وادار به کنش بانگ سگ کردن می‌کند و برای پاداش به او حلوا می‌دهد: «... و پسر منعم حلوا به وی همی داد...». تا اینکه: «شیخ... نظاره می‌کرد و می‌گریست...». کنشی که از شیخ شبلی سر می‌زند، درواقع حاصل نوعی جریان حسّی - ادراکی است که از ابتدای گفتمان ایجاد شده و در متن براساس رابطه‌ای موازی از نوع تعاملی شکل می‌گیرد. می‌توان گفت که نوعی القای پنهانی با کنش پسر منعم و درویش در شیخ ایجاد شده و او را گریان می‌کند و همچنین باعث شوشی در شیخ می‌شود که همان حسّ افسوس و اندوه است که در او ایجاد شده است: «مردان گفتند: ای شیخ تو را چه رسید که گریان شدی؟»

با ایجاد شوش، نوعی گفتمان عاطفی نیز بروز می‌کند و باعث نوعی بیداری عاطفی در شیخ می‌شود که با دیدن و شنیدن حرف‌های پسر منعم و بانگ پسر درویش در او ایجاد شده است که در نتیجه تغییر وضعیت و هویت عاطفی در گفتمان اتفاق می‌افتد و با نمایه گریستن شیخ آشکار می‌شود: «شیخ... نظاره می‌کرد و می‌گریست... و گفت: نگاه کنید که طامعی و بی‌قناعتی به مردم چه می‌کند».

سرانجام با تبدیل شوش به کنش و برعکس در انتهای داستان، گفتمان زیبایی‌شناختی با گفته‌های شیخ به وجود می‌آید: «چه بودی اگر آن کودک به نان خشک تهی خود قانع بودی». نوع گفتمان‌های موجود در ده حکایت از قابوسنامه در جدول (۱) آمده است.

جدول ۱. گفتمان‌های موجود در حکایت‌های قابوسنامه

نام حکایت	نوع گفتمان					
	تجویزی	رخدادی	شوشی	تنشی	القایی یا تعاملی	زیبایی‌شناختی یا عاطفی
مرد درزی	*	*	*	*	-	*
پیر گوژپشت	-	-	*	*	*	*
طرّار و امانتداری	-	-	*	-	*	*
مرگ ذوالقرنین	*	*	*	*	*	*
بازرگان و بیاع	*	-	-	-	*	-
شبان و صاحب رمه	*	*	-	*	*	-
پادشاه گنجه و مشیر او	*	-	*	*	*	-
پادشاه و وزیر	*	*	-	-	*	-
دو صوفی	*	-	*	*	-	-
پسر منعم و پسر درویش	*	-	*	-	*	*

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل و بررسی حکایت‌های قابوسنامه نکات ارزشمندی در مورد نشانه‌معناهای موجود در آنها به دست می‌دهد. می‌توان گفت که نشانه‌معناها در این حکایت‌ها بر جریان‌های القایی و حسّی متن و به‌ویژه در دریافت‌های ارجاعی، زیبایی‌شناختی و عاطفی مخاطبان نقش بسزایی ایفا می‌کنند. همچنین بررسی نشانه‌معناشناختی حکایت‌ها نشان می‌دهد که مؤلفه‌های گفتمانی در تمامی آنها در ارتباطی پیوسته با نشانه‌معناها و عوامل و کارکردهای گفتمانی توانسته‌اند گفتمان‌های متنوع و متعددی را در متن ایجاد کنند و در رسیدن به معنای مورد نظر تا حدّ زیادی موفق باشند.

در حکایت اول (مرد درزی) با یک رخداد ناگهانی، معنا به شکل ویژه‌ای به سمت نکته اصلی حکایت پیش می‌رود. نظام گفتمانی تجویزی آغاز داستان در خود جریانی از نشانه‌معناها را همراه دارد که در پی آن تنش و رخداد است. در تمام این نظام‌های گفتمانی نوعی کشمکش درونی و بیرونی قابل درک است. این جریان در تعامل با جریان حسّی- ادراکی باعث رسیدن داستان به معنایی خاص می‌شود. حکایت دوم (پیر گوژپشت) گفت‌وگوی بین دو شخص پیر و جوان است که همین تضاد در گفتمان نیز اثر می‌گذارد. نویسنده با ایجاد شوش و تنش در گفتمان و جریان مبتنی بر احساس و ادراک در پی القای معنای اصلی و نکته مورد نظر حکایت است. نظام گفتمانی در حکایت سوم (طرّار و امانتداری) با قرارداد میان دو دوست آغاز می‌شود و کنش کنشگران و موقعیت آنان در گفتمان با

رسیدن به گفتمان‌های جدید تغییر می‌کند. به‌علاوه گفتمان جدیدی که دارای وجه معنایی خاصی است و به آن گفتمان اخلاقی یا مرام‌مدار می‌گویند، در بردارنده پیام اصلی داستان است. حکایت چهارم (مرگ ذوالقرنین) با رخداد مرگ آغاز می‌شود و در همان ابتدا جریان شوشی و تنشی شکل می‌گیرد و گفتمان‌های پی‌درپی وارد حکایت می‌شوند. در حکایت پنجم (بازرگان و بیاع) گفتمان‌ها تجویزی و القایی است و کنش کنشگران در تعامل با یکدیگر و تغییر وضعیت مؤلفه‌های گفتمانی در پی رسیدن به یک معنای خاص رقم می‌خورد و گفتمان مرام‌مدار یا اخلاقی شکل می‌گیرد. حکایت ششم (شبان و صاحب رمه) با گفتمان تجویزی آغاز می‌شود و سپس گفتمان‌های رخدادی، تنشی و القایی وارد می‌شوند. در حکایت هفتم (پادشاه گنجه و مشیر او) نیز وضعیت و کنش کنشگران از نوع گفتمان تجویزی شکل می‌گیرد و به گفتمان‌های القایی، شوشی و تنشی می‌رسد. در حکایت هشتم (پادشاه و وزیر) گفتمان ابتدای داستان گفتمان رخدادی است و نشانه‌معناها با تغییر وضعیت کنشگران و فعالیت‌های ادراکی موجود در ژرف‌ساخت داستان، معنا را به شکل زیبایی ارائه می‌دهند. در این بین گفتمان القایی هم قابل توجه است. در حکایت نهم (دو صوفی) موضع‌گیری گفتمانی از بالا به پایین و تجویزی است و با تبدیل شوش به کنش و بالعکس، گفتمان‌های شوشی و تنشی نیز شکل می‌گیرند. در حکایت دهم (پسر منعم و پسر درویش) با توجه به وضعیت عوامل گفتمانی، جریان تولید معنا با

اسداللهی تجرق، الله شکر (۱۳۸۸). *معناشناسی از دیدگاه کاترین کربرات - اورکیونی*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

بهنام، مینا (زمستان ۱۳۹۰). «بررسی تعامل دو نظام روایی و گفتمانی در داستان رستم و اسفندیار؛ رویکرد نشانه‌معناشناختی». *فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، دوره دوم، شماره ۴ (پیاپی ۸)، صص ۱-۱۶.

حرّی، ابوالفضل (۱۳۹۰). «وجوه بازنمایی گفتمان روایی: جریان سیال ذهن و تک‌گویی درونی». *مجله پژوهش ادبیات معاصر جهان*، شماره ۶۱، صص ۲۵-۴۰.

داوودی مقدم، فریده (بهار ۱۳۹۲). «تحلیل نشانه-معناشناختی شعر آرش کمانگیر و عقاب؛ تحوّل کارکرد تقابلی زبان به فرایند تنشی». *فصلنامه جستارهای زبانی*، دوره ۴ شماره ۱، پیاپی ۱۳، صص ۱۰۵-۱۲۴.

سجودی، فرزانه (۱۳۸۸). *نشانه‌شناسی؛ نظریه و عمل (مجموعه مقالات)*. تهران: علم.

شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۱). *مبانی معناشناسی نوین*. تهران: سمت.

_____ (پاییز ۱۳۸۴). «مطالعه فرایند تنشی گفتمان ادبی». *فصلنامه پژوهش زبان‌های خارجی*، شماره ۲۵، صص ۱۸۷-۲۰۴.

_____ (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه‌معناشناسی گفتمان*. تهران: سمت.

_____ (۱۳۸۸الف). «مبانی نظری تحلیل گفتمان، رویکرد نشانه‌معناشناختی». *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*، شماره ۱۲، صص ۵۴-۷۲.

توجه به شرایط حسّی - ادراکی ایجادشده رقم می‌خورد و گفتمان از تجویزی به شوشی و القایی و در نهایت به گفتمان زیبایی‌شناختی منجر می‌شود.

نتایج تحقیق نشان می‌دهد که گفتمان غالب در حکایت‌ها تجویزی است. پس از آن گفتمان‌های القایی، شوشی و تنشی قرار دارند. در حکایت‌ها نوعی گفتمان مرام‌مدار یا اخلاقی نیز وجود دارد که در داستان‌های امروزی کمتر به آن توجه می‌شود. همچنین به نظر می‌رسد با به‌کارگیری گفتمان القایی، حکایت‌ها سهم بیشتری در جریان معناسازی ایجاد می‌کنند، اما تعداد گفتمان‌های زیبایی‌شناختی یا عاطفی در حکایت‌ها زیاد نیست و این موضوع نشان‌دهنده آن است که به‌کارگیری مؤلفه‌های عاطفی و درگیری جریان‌های حسّی - ادراکی در تعامل با نشانه‌معناها در حکایت‌ها نقش زیادی در رساندن معنا ایفا نمی‌کند.

منابع

آیتی، اکرم (۱۳۹۲الف). «مانلی نشانه سیال؛ بررسی نشانه‌معناشناختی شعر مانلی نیمایوشیج». *مجله بوستان ادب، دانشگاه شیراز*، سال پنجم، شماره چهارم، پیاپی ۱۸، صص ۱-۱۶.

_____ (۱۳۹۲ب). «بررسی نشانه-معناشناسی گفتمان در شعر پی‌دارو چوپان نیمایوشیج». *مجله جستارهای ادبی*، شماره ۱۸۰، صص ۱۰۵-۱۲۴.

نشانه‌معناشناختی ماهی سیاه کوچولو». فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره ۲، شماره ۳، پیاپی ۷، صص ۱۴۷-۱۷۲.

عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر (۱۳۹۰). قابوسنامه. به تصحیح سعید نفیسی. چاپ دوم. تهران: فردوس.

لچت، جان (۱۳۷۸). پنجاه متفکر بزرگ معاصر؛ از ساختارگرایی تا پسامدرنیته. ترجمه محسن حکیمی. تهران: خجسته.

نصیحت، ناهید؛ روشنفکر، کبری؛ پروینی، خلیل و میرزایی، فرامرز (۱۳۹۱). «نشانه‌معناشناسی ساختار روایی داستان «و ما تشاؤون» براساس نظریه گرماس». فصلنامه نقد ادب معاصر عربی، سال ۲، شماره ۳، صص ۳۹-۶۳.

_____ (پاییز ۱۳۹۱). «بررسی نشانه‌معناشناختی ساختار روایی داستان کوتاه حیل کالورید». مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۲۸، پاییز، صص ۸۹-۱۱۰.

Greimas, A.J. (1987). *De l'imperfection, Perigueux, Pierre, Fanlac.*

_____ (زمستان ۱۳۸۸ ب). «از نشانه‌شناسی ساختگرا تا نشانه‌معناشناسی گفتمانی». فصلنامه نقد ادبی، سال ۲، شماره ۸، صص ۳۳-۵۱.

شعیری، حمیدرضا و وفایی، ترانه (۱۳۸۸). راهی به نشانه‌معناشناسی سیال با بررسی موردی «ققنوس نیما». تهران: علمی فرهنگی.

شعیری، حمیدرضا؛ اسماعیلی، عصمت و کنعانی، ابراهیم (۱۳۹۲). «تحلیل نشانه‌معناشناختی شعر باران». فصلنامه ادب پژوهی، شماره ۲۵، صص ۵۹-۸.

_____ (۱۳۹۵). «نظام تنشی و ارزشی از دیدگاه نشانه‌معناشناسی سیال؛ الگویی جهت تحلیل گفتمان ادبی». صص ۵۹-۶۶. سایت انسان‌شناسی و فرهنگ <http://www.anthropology.ir/node/18342>

_____ (۱۳۹۴). «کارگاه نشانه‌معناشناسی گفتمان ادبی». <http://www.mehrnews.com/news/2902346>

عباسی، علی و یارمند، هانیه (۱۳۹۰). «عبور از مربع معنایی به مربع تنشی: بررسی

